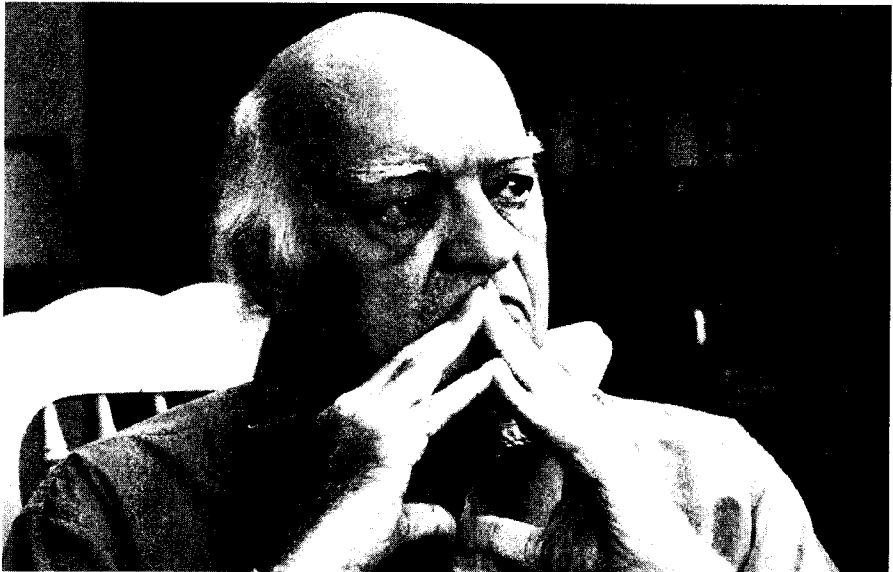


نجف دریابندری و زبانی متفاوت برای ترجمه رمان

عبداله کوثری

دهه ۱۳۴۰ تنها دوره شکوفایی شعر و داستان امروز نبود. در آن سالها ترجمه نیز جان تازه‌ای گرفت. گستره‌گزینش کتاب برای ترجمه وسیع‌تر شد و تنوع بیشتری یافت. علاوه بر این مترجمانی پای به راه نهادند که نگاهشان به ادبیات و زبان با نگاه پیشینیان متفاوت بود. اگر



چه حرکت جدید ترجمه بعد از سال ۱۳۲۰ و سقوط رضاشاه و باز شدن فضای سیاسی آغاز شده بود و به‌خصوص در دهه ۱۳۳۰ مترجمان جستجوگر روی به ادبیات بعد از جنگ (منظور جنگ اول و جنگ دوم جهانی است) آورده بودند و نشانه‌هایی از تحولات شگفت این ادبیات را در نشریاتی چون سخن یا به صورت کتاب منتشر کرده بودند، در آن سالها چیرگی فضای

سیاسی اغلب نویسندگان و شاعران را به سوی سیاست کشانده بود. از این روی بخش عمده‌ای از آنچه ترجمه شد انگیزه و مقصد سیاسی داشت، هر چند که در آن میان برخی از آثار پرازش ادبی نیز به چشم می‌خورد. پاره‌ای دیگر نیز در هر حال کارهایی بود پاسخگوی نیازهای آن زمانه توفانی و پرماجرا.

بعد از کودتای ۲۸ مرداد و بعد از گذشتن ابرهای تیره و سنگین شکست و نومیدی، از اوایل دهه ۱۳۴۰ جامعه ایران جانی تازه کرد و این نفس نودمیده در شعر و ادبیات نیز تجلی کرد و حاصل همان بود که در آغاز این نوشته بیان کردم. باری، برای ما که در آن سالها نوجوانانی چهارده-پانزده ساله بودیم و از سالهای دبستان (سالهای ۱۳۳۰) کتاب خواندن را آغاز کرده بودیم، آن ایام به‌راستی از هر حیث نشاط‌آور و پرتحرک و آموزنده بود. در این سالها بود که آثار نویسندگانی چون سارتر، کامو، روبر مرل، کریستین روشفور، جورج اورول، دی اچ لاورنس، اریش ماریا رمارک، کازانتراکیس، استاندال، فلوربر، داستایوسکی، تورگنوف، چخوف، برشت، و بسیاری از نویسندگان دیگر اروپا با ترجمه‌های اغلب معتبر به بازار کتاب روانه شد و در کنار اینها ترجمه‌های خوبی از آثار کلاسیک جهان و نیز ترجمه‌های خوبی از تراژدیهای یونان. در عین حال این سالها دوران معرفی ادبیات آمریکا نیز بود.

در همین سالها بود که انتشارات فرانکلین کتابهای جیبی را منتشر کرد و این کتابها برای ما به‌راستی نعمتی بود، که از آن پس به جای پرداخت مثلاً ۱۲۰ ریال برای یک جلد کتاب فقط با ۳۰ ریال صاحب کتابی می‌شدیم با ترجمه خوب، جلد بسیار زیبا و چاپ مناسب.

تا آنجا که به خاطر دارم اولین کتابی که با ترجمه دریابندری خواندم رمان *وداع با اسلحه* بود که کتابهای جیبی منتشر کرده بود و هنوز پشت جلد زیبای آن را هم به یاد دارم. اما برای من آنچه در این کتاب تجربه‌ای جدید به شمار می‌رفت جدا از شکل روایت و مضمون و نوع شخصیت‌ها، زبان ترجمه آن بود. تا آن وقت بیشتر رمان‌هایی که خوانده بودم زبانی کم و بیش «رسمی» داشت، یعنی زبانی درخور آن رمان‌ها*. اما در اینجا زبان به سوی زبان محاوره، زبانی آزادتر و خودمانی‌تر گراییده بود و این برای من که از همان زمان حساسیت خاصی به زبان داشتم جالب بود. ما این زبان را در نوشته‌های برخی نویسندگان ایرانی مثل چویک دیده بودیم، اما در ترجمه تا آنجا که به یاد دارم این زبان با ترجمه رمان‌های امریکایی به میان آمد.

* در اینجا قصد داوری درباره ترجمه آن همه کتابی که در آن سالها می‌خواندیم ندارم. بی‌گمان آن ترجمه‌ها کیفیتی یکسان نداشت.

یادم هست که در ترجمه‌های دیگر از سایر نویسندگان امریکایی نیز چنین گرایشی می‌دیدم، مثلاً در ترجمه موش‌ها و آدم‌ها که کار پرویز داریوش بود، هر چند که در کار داریوش اگر اشتباه نکنم «غلظت» زبان «عامیانه» بیشتر به چشم می‌زد. باید از ترجمه خوشه‌های خشم نیز یاد کنم که کار شاهرخ مسکوب بود و عبدالرحیم احمدی.

اما در میان این مترجمان نجف دریابندری در مقام مترجم رمان امریکایی جایگاهی خاص در چشم ما داشت و این شاید به سبب مداومت بیشتر او در معرفی نویسندگان امریکایی بود، از همین‌گویی و فاکتر تا دکترف و ویل گایی. بگذریم که بعدها با زمینه‌ای دیگر از کار او آشنا شدم و آن ترجمه کتابهای فلسفی بود که داوری درباره آنها کار من نیست، این قدر توانم گفت که کتاب فلسفه غرب را در سال ۱۳۴۹ خواندم، وقتی که در کرمانشاه افسر وظیفه بودم. کتاب آنچنان برایم جذاب بود که آن را با خود به پادگان صالح‌آباد می‌بردم و از هر فرصتی برای خواندن حتی چند سطر استفاده می‌کردم.

اصولاً یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های زبان ترجمه دریابندری این است که او خواه در رمان و خواه در فلسفه زبانی راحت، بی‌ادا و پرسیلان انتخاب می‌کند. این زبان شاید برای آنان که از دشواریهای تاب‌سوز نوشتن و به‌خصوص ترجمه خبر ندارند، اغواگر باشد و به این توهم بیفتند که خود نیز می‌توانند چنین زبانی بیافرینند. من هنوز خاطره شیرین کتاب متفکران روس را در سر دارم، و یادم هست که دوست نکته‌سنج و خوش‌ذوقم دکتر حق‌شناس در معرفی این کتاب به همین ویژگی زبان دریابندری اشاره کرد. نمونه بسیار خوب ترجمه ادبی دریابندری دو کتاب رگتایم و بیلی بات گیت است. من به‌راستی نمی‌دانم که اگر این دو کتاب فوق‌العاده را با آن زبان بسیار خاص و سهل و ممتنع، کسی جز دریابندری ترجمه می‌کرد آیا به این گیرایی از کار در می‌آمد یا نه. دریابندری در این دو کتاب، بخصوص در بیلی بات گیت، بی آن که واژه‌ها را بیش از حد بشکند به زبانی درخور فضا و شخصیت‌های کتاب دست یافته است. او واژه‌ها و اصطلاحات «عامیانه» یا غیررسمی را به کار می‌گیرد و این انتخاب، او را از شکستن بی‌تناسب واژه‌ها بی‌نیاز می‌کند. من البته از کسانی نیستم که شکستن واژه‌ها را گناهی نابخشودنی می‌شمرند.

ادبیات عرصه آزمودن زبانهای مختلف است. بسیاری از رمان‌ها حتی در متن روایت و نه فقط در گفتگوها، تن به زبان رسمی نمی‌دهند. و مگر می‌شود نمایشنامه‌های امروزی (غیرکلاسیک) را با زبان رسمی ترجمه کرد و از زبان شکسته پرهیز کرد؟ باری در این میان نیز به نظر من خود متن باید راهنمای مترجم باشد نه پیشداوری‌های تعصب‌آلود. این را نیز به یاد

داشته باشیم که تفاوت میان زبان محاوره و زبان رسمی کتابت در زبان‌های دیگر (دست کم انگلیسی) به اندازه زبان فارسی نیست، بنابراین در اینجا ذوق و شناخت مترجم اهمیت اساسی می‌یابد که در کجا باید از زبان رسمی پرهیز کند.

استفاده از این زبان شوخ و شنگ و خودمانی برای ما نسل جوان بسیار آموزنده بود. این ترجمه‌ها به ما آموخت که ادبیات و رمان یک زبان ندارد. ما یاد گرفتیم که بسیاری از اصطلاحات غیررسمی را می‌توان در نوشتار به کار برد و این نه تنها عیبی ندارد. که در مورد برخی رمان‌ها تنها راه مناسب برای درآوردن زبان است. من به خصوص بر زبان محاوره تأکید می‌کنم یا به سخن دیگر زبان گفتگو در رمان که هنوز بسیاری از مترجمان تفاوتی بین گفتگو و متن روایت نمی‌گذارند و به همین علت زبان ترجمه ساختگی می‌نماید. بگذاریم از رمان‌هایی که اصولاً ساختار و زبانی دارند که در آنها زبان رسمی به هیچ روی جا نمی‌افتد. این زبان خاص را دریابندری خوب می‌شناسد. زبانی که به سراسر واژه شکسته است و نه ترسان از این که به جای 'رؤیم' بگوید 'روه' یا به جای 'برایش' بگوید 'براش' یا به جای 'هرکس' بگوید 'هرکی'. و پرهیز نداشته باشد از این که بنویسد: "باری به هر جهت یک روز همین سره بیلی خودش را بند کرده بود پشت یک اتوبوس برقی توی خیابان ویستر و..." یا "گفت می‌خواهی لای یکی از ینجره‌ها را واژ کن پدر" یا "مگه چه کار کرده بود، تو که خیلی کشته مردش بودی".

نکته مهم دیگر در کار دریابندری مسنویتی است که در برابر خواننده ایرانی احساس می‌کند. بسیاری از کتابهای او، حتی برخی از رمان‌ها، مقدمه‌ای دارد نوشته مترجم که من در مقام خواننده باید شهادت بدهم بسیار سودمند و راهگشا بوده است. متأسفانه بسیاری از مترجمان ما نه درباره نویسنده و نه درباره مطلبی که ترجمه می‌کنند دانش کافی ندارند و طبیعی است که از نوشتن مقدمه شانه خالی کنند. اما دریابندری پیش از آن که مترجم باشد انسانی صاحب نظر در مورد مطلبی است که ترجمه می‌کند. و من دریغ می‌آید که در اینجا به طنز شیرین او اشاره‌ای نکنم، خواه در ترجمه کتابی چون چنین کنند بزرگان و خواه در برخی نوشته‌ها و گفتگوهای خودش. و نیز باید یادی کنم از خاطره بسیار مؤثری که از مرتضی کیوان نقل کرده بود با آن زبان ساده که گاه به راستی شعری شیوا می‌تد.

همواره گفتم و نوشته‌ام که ما اهل قلم میراث گران‌بهایی داریم که از ابوالفضل بیهقی و فردوسی آغاز می‌شود و به نویسندگان و شاعران و مترجمان امروز می‌رسد. من به خصوص بر نسلی تأکید می‌ورزم که در همان دهه چهل دست به قلم گرفت و ما را با ادبیات و فلسفه

معاصر جهان آشنا کرد و از این گذشته راه و رسم نوشتن و اندیشیدن را به ما آموخت. دریابندری بی هیچ تردید از بهترین آموزگاران ما بوده است. درود و سپاس من نثار این آموزگار فرزانه باد.

احمد سمیعی



در معرفی شخصی گاه گفته می‌شود که «فلانی خودساخته است». در وصف دریابندری، به همین الگوی تعبیری می‌توان گفت که «فرهیخته ای است خودآموخته». دریابندری، که دوستان نزدیکش او را «نجف» خطاب می‌کنند، تحصیلات دانشگاهی نداشته و دانشگاهش جامعه فرهنگی زنده بوده است. او حتی به مآخذی چون لغت نامه و دانش نامه کمتر علاقه نشان می‌دهد. زبان را در محیط طبیعی فرا گرفته و «اهل زبان» شده است نه «مهمان زبان». زبانش ساده، سالم، زنده، خوشگوار و قدرتمند است؛ معانی را روشن بیان می‌کند:

صاحب سبک و سهل و ممتنع نویس است. دریابندری تنها مترجم شاخص نیست، منتقد ادبی و طراح و صورتگر هم هست. با ظرایف صنعت نشر هم آشناست. کتاب هایش عموماً، در پرتو اعمال سلیقه خودش، با نفاست و زیبایی بکری چاپ و صحافی می‌شوند. در مجموع، دریابندری آدم جالبی است.

مهدی غبرایی

یک عمر کار یک مترجم را نمی‌توان در نگاهی شتابزده ارزیابی کرد. اما چون مجال تنگ است، به گوشه چشمی اجمالی بسنده می‌کنم و بررسی مفصل‌تر را می‌گذارم برای جایی مناسب‌تر. نخستین آشنایی من با ترجمه‌های استاد نجف دریابندری به سالهای چهل و کتاب هفته برمی‌گردد که در آن زمان تازه نوجوانی را پشت سر می‌گذاشتم و آن داستان بلند بیگانه‌ای در دهکده از مارک توین به ترجمه استاد است که خاطره شیرینی از آن برایم به جا مانده.

و اما در نگاهی به مجموعه ترجمه‌های دریابندری اولین چیزی که به چشم می‌آید تنوع زبانی است. برای نمونه از چند اثر غیر رمان و چند رمان نام می‌برم:

در زمینه غیر رمان به یاد تاریخ سینما از آرتور نایت می‌افتم که در عین اینکه در حال حاضر منبعی کهنه به شمار می‌رود، تاریخ فشرده‌ای از پیدایش سینما تا سالهای پنجاه و شصت میلادی بود و اولین تاریخ دلچسب سینما که خواندم. دوم تاریخ فلسفه غرب از برتراند راسل که پس از سیر فلسفه در اروپا نوشته زنده‌یاد فروغی، بی‌نهایت از آن لذت بردم. هر چند بعدها کسانی ایرادهایی به ترجمه آن گرفته‌اند، اما من تأثیر لازمه را از آن گرفتم. اما از رمانها آنهایی که بیشترین لذت را به من بخشیدند عبارتند از: رگتایم از دکتروف که استاد ضرباهنگ موسیقایی تند آن را به خوبی از کار درآوردند. در عین حال این کار خالصی از خلل نیست و انگار در ترجمه‌اش قدری شتابزدگی در کار آمده است (همین جا بگویم که هر مترجم به حکم انسان بودن و درگیری با هزاران مشکل و گرفتاری، در کارش فراز و نشیب هست). اما رمان دیگر دکتروف — بیلگی بتگیت — به ترجمه ایشان بدل به شاهکاری بی‌بدیل شده و زبان تبهکاران و خلافکاران به خوبی از کار درآمده است. ترجمه مکلبیری فین مارک توین هم بی‌نظیر است و من دو ترجمه پیشین از ابراهیم گلستان و هوشنگ پیرنظر را هم سالها پیش خوانده بودم که هر یک با توجه به زمان ترجمه حسنهایی دارند. اما کار استاد واقعاً بی‌نقص و مایه شادی است. چه از درآوردن زبان جوانانه و چه لهجه جیم سیاه‌پوش و چه طنزی که در کلام نویسنده موج می‌زند. ترجمه بازمانده روز و ابداع زبان خاص سرپیشخدمت نیز بی‌نیاز از تعریف است و دیگران گفته و نوشته‌اند، اما ترجمه زنده به گور فاکتر را شخصاً نمی‌پسندم (چاپ اول منظور من است و چاپ دوم را ندیدم). یک دلیلش اینکه فاکتر جز در موارد معدودی زبان شکسته در آن به کار نبرده و دلیل دوم اینکه حسی که اصل در من ایجاد کرد، در زبان استاد به نظرم منتقل نشده است. جا دارد از ترجمه (یا تألیف) چنین کنند بزرگان از ویل کاپی؟ هم نامی بیرم که چه زبان شوخ و شنگی دارد و به دل می‌نشیند. غیر از اینها چند کار دیگر ایشان را هم خوانده‌ام و بعضی کارها را هم نخوانده‌ام و مقال را به همین جا ختم می‌کنم.